

# اهمیت رویکرد وجودی در فهم متون دینی با تأکید بر گزاره‌های توحیدی

علیرضا قائمی نیا\*  
شهناز عنریزنی\*\*

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۰۴

## چکیده

ارتباط دوطرفه خدای متعال و بندگانش در متون دینی از جمله قرآن و نهج البلاغه به شکل پربسامد و پردامنه مطرح شده است. دو حالت برای ارتباط بین بنده و پروردگار متصور است. در حالت اول این ارتباط را می‌توان ارتباط وجودی خواند؛ یعنی ارتباط مستقیم با خود خدا نه با صورت ذهنی که از خدا داریم. در حالت دوم این ارتباط شکل غیر وجودی دارد؛ یعنی خدای متعال در کانون مستقیم توجه فرد نیست، بلکه با مفهوم انتزاعی و ذهنی از خدا مواجه هستیم. در متون توحیدی قرآن و نهج البلاغه غلبه با نگاه وجودی است؛ یعنی ارتباط انسان و خدا به‌جز وجه نظری از ابعاد عاطفی، کششی، گرایشی نیز برخوردار است؛ اما اهتمام مفسران و شارحان متون دینی به بعد عقلی محض و ترجیح آن بر وجوه عاطفی انسان، تفاسیر و شروح را از مفاهیم وجودی که متمرکز بر بعد غیر ذهنی و عاطفی انسان است، محروم می‌کند. البته با تمایز این دو وجه (ذهن و قلب) و بزرگ‌نمایی تفاوت آنها نباید تقابل آن دو را نتیجه گرفت؛ ولی رجحان بخشی افراطی به وجوه نظری متون دینی و استفاده پرغلت از زبان نظری محض و ضریب‌دادن تصاعدی به ادبیات غیر وجودی می‌تواند دین را از مدار ارتباط‌گیری عامه بیرون دین خارج کند. در این مقاله با به‌کارگیری روش‌های مفهومی‌سازی، معناشناسی، توجه به سیاق و با استناد به قرآن و نهج البلاغه رویکرد وجودی و متافیزیکی به دین تفکیک شده، اهمیت رویکرد وجودی در فهم متون دینی را تبیین نموده‌ایم.

**واژگان کلیدی:** توحید، توحید وجودی، وجودی و نظری، زبان وجودی، ارتباط وجودی.

## مقدمه

در میان اصول و مباحث اساسی، بنیادی و زیرساختی دین مبین اسلام بی‌شک می‌توان اصل توحید را اصل محوری، کانونی و کلیدی نسبت به سایر اصول و مفاهیم دانست. مفهوم متعالی توحید که اساس دین و شریعت می‌باشد، همواره محل بررسی‌های عالمان دینی و مرکز توجه توده‌های مردم بوده است. مفهوم توحید با همه ابعاد و انحاء آن به مناسبات انسان و خدای متعال می‌پردازد. رابطه خدا و انسان و ارتباط آدمی با خالقش رابطه رفت و برگشتی تعاملی و دوسویه است. توحید وجودی نوعی نگرش به توحید بر اساس فضای ارتباطی با خداست که به شکل دوگانه وجودی-نظری در این مقاله مطرح شده، اهمیت نگرش وجودی به توحید تحلیل می‌شود.

غرض این مقاله استعمال وجود به معنای «حضور»، «شهود» و «عرفان» در مقابل «حصول»، «تجربه» و «فلسفه» نیست، بلکه به معنای «ارتباط زنده و بر اساس محبت» در مقابل «ارتباط غایبانه» است. رویکرد وجودی حرکت بازگشت به وجود، ارتباط وجودی و توحید وجودی در پیشینه قرآن و سنت وجود داشته و دارد؛ اما مُنقح، مدون و برجسته نشده است.

برای فهم دقیق توحید وجودی و بررسی اهمیت توحید وجودی در دین، آشنایی با زمینه آن یعنی فضای ارتباط وجودی و فضای ارتباط غایبانه ضرورت دارد.

۶  
قیس

علیرضا قائمی نیا و شهناز عزیزی

## ۱. تفاوت ارتباط وجودی و غیر وجودی

فضای وجودی، فضایی نیست که در آن از هست یا نیست، بحث بشود؛ چون فضای هستی شناختی از اقسام فضاهای نظری و غایبانه است. فضای وجودی با فضای غیر وجودی در پنج جهت تفاوت دارد (قائم‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۶۵-۴۶۶).

الف) در فضای غیر وجودی با صورت ذهنی یک شیء ارتباط برقرار می‌کنیم. ذهن صورت ذهنی شیء را تحلیل می‌کند و آن صورت میان فرد و واقعیت فاصله می‌اندازد؛ اما در فضای وجودی با خود واقعیت و نه با صورت آن ارتباط می‌گیریم. در اینجا ارتباط با خود واقعیت ارتباط وجودی و ارتباط با مفهوم و صورت آن ارتباط غایبانه است؛ مثل اینکه کسی مقابل ما ایستاده و ما با او سخن می‌گوییم. این ارتباط وجودی است؛ اما اگر حضور نداشته باشد و به او بیندیشیم، ارتباط

متافیزیکی است.

ب) وقتی به مفهومی فکر می‌کنیم، هویت‌ها و اشیا را بررسی می‌کنیم، مثل آنچه در علوم و فلسفه اتفاق می‌افتد؛ چون با مفاهیم کلی و انتزاعی سروکار داریم و با خود واقعیت ارتباط نداریم؛ در یک ارتباط غایبانه هستیم.

ج) وقتی خود واقعیت برای فرد اهمیت پیدا می‌کند، در نوعی ارتباط زنده وجودی قرار می‌گیرد یا به عبارتی دیگر واقعیت به طور مستقیم در کانون توجه ما قرار گرفته است.

د) یکی از ابعاد رابطه غایبانه اُبژه‌نگاری است؛ به این معنا که در بحث‌های فلسفی و کلامی متعلق بحث را (انسان یا هر شیء دیگر) که قصد تسخیر آن را داریم، در مقابل و فراروی خویش قرار داده، مورد مشاهده و بحث فلسفی قرار می‌دهیم.

ه) در رابطه غایبانه دگرگونی و انقلاب مطرح نیست؛ اما در رابطه وجودی با نوعی شدن روبه روی می‌شویم. کسی که بحث فلسفی محض درباره خدا می‌کند و صرفاً غرق در الفاظ و واژگان فلسفی است، الزاماً دگرگونی و تحول در درونش رخ نمی‌دهد؛ اما آن که با خدا ارتباط وجودی برقرار می‌کند و به او عشق می‌ورزد، در درونش نوعی تغییر، انکسار، تحوّل و شدن را تجربه می‌کند. خدادان با خدا رابطه متافیزیکی دارد؛ اما خداخوان با خدا رابطه وجودی برقرار کرده است. خدادان علم به مفهوم خدا دارد و متخصص بررسی‌های فلسفی و کلامی در حوزه توحید است؛ اما خداخوان رابطه زنده وجودی با او دارد. خدا را می‌خواند و از شرکی که خدادان با آن دست به گریبان است، رسته است. «شدن» با معنای «احساسات و عواطف» یکی نیست، بلکه همان «تحقق یافتن توحید» و «یکی شدن با او» است.

توجه به این پنج بعد در تفکیک رابطه وجودی از رابطه غیر وجودی، فضای وجودی از فضای غایبانه ضروری است؛ چراکه ممکن است با چیزی رابطه مفهومی نداشته باشیم و مقابل ما هم باشد؛ اما با آن، در پیوند غایبانه باشیم؛ چون با آن چیز که در مقابل ما یا درون ذات ماست، رابطه زنده برقرار نکردیم و به آن اهمیت ویژه ندادیم. در کانون توجه ما قرار نگرفته، برای ما نقش حیاتی پیدا نکرده و وجود ما درگیر او نشده است.

«عشق» یک «رابطه وجودی» است که در آن تمامی ابعاد وجودی ما درگیر معشوق می‌شود. حتی اگر از نظر ما غایب باشد، در زندگی ما نقش حیاتی دارد؛ در کانون توجه ماست و با او رابطه

زنده داریم. درون تعلقات و تمایلات ماست؛ اما اگر به «بحث فلسفی و مفهومی درباره عشق» بپردازیم و تحلیل فلسفی یا روان‌شناسی بکنیم، برای ما تبدیل به «آبزه» شده، فضا و ارتباط غایبانه می‌شود.

فلاسفه علم را به حصولی و حضوری تقسیم کرده‌اند. علم حصولی علم به چیزی به واسطه صورت آن است و علم حضوری حضور بی‌واسطه شیء نزد عالم است. در علم حضوری حضور عین معلوم نزد عالم است و عین ارتباط است؛ از مجموع نکات می‌توان نتیجه گرفت که تقسیم حصولی - حضوری با تقسیم متافیزیکی - وجودی متفاوت است و می‌توان گفت میان وجودی و حضوری ارتباط عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ یعنی بخشی از معارف ناشی از علم حضوری را می‌توان فهم وجدی تلقی نمود و بالعکس.

## ۲. مفهوم‌شناسی توحید

توحید اولین اصل از اصول اعتقادی و با ارزش‌ترین آن است. اگر هدف اولیه، نهایی و غایی قرآن و سنت تصفیه عقول، تزکیه نفوس و بندگی خداست، برای حصول «توحید» است. جهل بشر به این اصل مهم، گریختن از خدا، آواره‌شدن در مسیر گمراهی و راهزنی شیطان در طریق معرفت خدا سبب ارسال پیامبران بود: «وَ اصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ اَنْبِيَاءَ اَخَذَ عَلَيَّ الْوَحْيَ مِيثَاقَهُمْ وَّ عَلَيَّ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ اَمَّا تَنْتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ اَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّٰهِ اِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَّ اتَّخَذُوا الْاَنْدَادَ مَعَهُ وَّ اخْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَّ افْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَّ وَاْتَرَ اِلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَاذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَّ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَّ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَّ يَثْبُرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَّ يُرُوهُمْ الْاٰيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَّ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ مَعَايشَ تُحْيِيهِمْ وَّ اَجَالَ تُفْنِيهِمْ وَّ اَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَّ اَخْدَاتٍ تَتَّبَاعُ تَتَّبَاعُ عَلَيْهِمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱): و خدای پاک از هر کاستی از فرزند آدم، پیامبرانی پالایش شده برگزید و برای رسانیدن وحی از آنان پیمان گرفت و بر پایه تبلیغ رسالت عهد امانتداری را با آنان محکم کرد و این امر در هنگامی بود که بیشتر آفریدگان، پیمان با خدا بسته را مبدل ساخته بودند و حق شایسته او را ندانستند و همانندها با او برگرفتند و شیاطین آنان را از شناخت فطری او بدین سوی و آن سوی گردانیدند و از پرستش خدا بریدند. پس در این هنگام خداوند فرستادگانش

را در میان آنان برانگیخت و پیمبرانش را به سوی مردم پی در پی روانه داشت تا اجرای پیمان‌های فطرت را از آنان بخواهند و به نعمت فراموش‌شده‌اش یادآوری‌شان کنند و با زبان تبلیغ با آنان احتجاج نمایند و با زبان تبلیغ با آنان احتجاج نمایند و دینه‌های عقول (عقل‌های دفن‌شده) را برانگیزند و آیات بزرگی که دستِ قدرتش مقدر نموده، به آنان بنمایانند. از این سقف برافراشته‌شده بالای سرشان و آرامشگاه قرارداده‌شده زیر پایشان و معیشت‌های گوناگونی که زنده‌شان می‌دارد و اجل‌های پی در پی که به باد فنایشان می‌دهد و سختی‌ها و بیماری‌هایی که پیر و فرسوده‌شان می‌گرداند و پیشامدها و حوادثی که بر سرشان پی در پی می‌تازد (جعفری، ۱۳۸۸، ص ۱۱-۱۲).

۹



اهمیت رویکرد وجودی در فهم متون دینی با تأکید بر گزاره‌های توحیدی

«ند» به «شریک» و «انداد» به «شرکاء» ترجمه شده است. مفهوم‌شناسی این الفاظ نکته قابل توجهی را در درک و تفسیر این فراز فراروی ما می‌گشاید. «ند» و «انداد» شش بار در قرآن آمده و به معنای «مثل»، «نظیر» و «عدل» است؛ اما هر مثلی «ند» نیست. «ندید» شریک شیء در جوهرش می‌باشد که نوعی مماثلت تلقی می‌شود و همیشه نیز «ند» مخالف نظیر خود است و به همین جهت برخی آن را به «ضد» هم ترجمه کرده‌اند. این تضاد در جوهره است؛ اما برای خصومت هم استعمال می‌شود. «انداد» تمام انواع شرکا و هر شریکی اعم از کواکب، بت و انسان را شامل می‌شود. به جهت همین تضادی که بین «خدا» و «شرکا» در جوهره آنهاست، (فراهیدی، ۱۴۳۵، ص ۱۷۷۳/قرشی، ۱۳۸۶، ص ۳۸). «ند» به «شُرد، آوارگی و فراق» ترجمه شده و مثال آوارگی گوسفند را در تفهیم معنای آن به کار می‌برند (ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۹۴۶)؛ بنابراین جهل نسبت به حق خدا آوارگی از مسیر توحید، فراق و دورشدن از مسیر معرفت و عبودیت سبب شد خداوند رحمان، پیامبران را پی در پی بفرستند تا میثاق فطرت و نعمت فراموش‌شده را به یادشان آورند، عقل آنان را بارور سازند و آیات خدا را نشانشان دهند. کلیدواژه‌های «ند»، «معرفت»، «عبودیت»، «میثاق فطرت»، «نعمت فراموش‌شده»، «پرورش عقول» و «آیات الهی» همه مفاهیمی هستند که با «اضلاع توحید خالص و بارور شده» هماهنگ هستند. آنچه در مفهوم واژه «ند» نهفته دلالت دارد بر اینکه انسان جای اصل و فرع را عوض کند و به جای خدا غیر او را برای محبت‌ورزی و عبودیت برگزیند و این شیوه انحرافی، فراق و دوری از خدا را به همراه دارد. قرین بودن مفهومی واژه «ند» با «فراق» یکی از قراینی است که دلالت بر «وجودی بودن معرفت توحیدی» دارد. چاره این فراق در کلام مولی با واژه «معرفت و شناخت» عنوان شده که با درآویختن به ریسمان «رسالت» و

با یادآوری «میثاق فطرت» و از طریقِ امنِ «عبودیت» درمان می‌شود. سپس شیوه طیبانه انبیا علیهم‌السلام را در پرورش عقول نشان‌دادن آیات الهی و نشانه‌های ارتباط وجودی توحیدی تبیین می‌نماید. سه برداشت عمده از مفهوم‌شناسی کلیدواژه‌های متن و سیاق می‌توان ارائه کرد:

یکی اینکه انسان با «اتخاذ ندّ» از طریقِ محبت، عبودیت و ارتباط وجودی با خدا گمراه شده به آوارگی، دشمنی با خدا، فراق از خدا و آنچه فطرتش می‌طلبد، مبتلا می‌گردد.

دوم اینکه گستره دعوت انبیا و هدایت آنان از زدودن شرک جلی تا شرک خفی است؛ بدین معنا که جوهره عرفان که رفع شرک خفی و ارتباط وجودی با خداست، از شریعت جدا نیست.

سوم اینکه طریق ارتباط وجودی با خدا و توحید وجودی حقیقی و خالص از طریق یکی از مهم‌ترین اسمای الهی یعنی معصومان است و صراط مستقیم ارتباط عاشقانه و وجودی با خدا و موحدشدن، مَعْبَرِ «ولایت» و «هدایت و دستگیری ایشان» است. در قرآن کریم، می‌خوانیم: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ: برخی از مردم به جای خدا، هم‌تایانی را بر می‌گزینند که آنها را چنان‌که باید خدا را دوست داشت، دوست می‌دارند و ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، بیشترین محبتشان به خداست و خدا را بیشتر از هر چیزی دوست دارند و اگر کسانی که ستم کردند آن هنگام که عذاب را مشاهده می‌کنند، ببینند که قدرت و نیرو، همه از خداست و خدا سخت‌کیفر است (بقره: ۱۶۵). «لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ: چیزی را شریک خدا نگیریم و یکدیگر را به جای خدا نگیریم» (آل عمران: ۶۴). «اتَّخِذُوا أَحِبَارَهُمْ وَ زُهَّانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ: یهودیان، خاخام‌ها و مسیحیان، کشیش‌ها را به جای خدا، ارباب گرفتند» (توبه: ۳۱) و «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ: بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادراتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم کردید و تجارتی که از کسادش بیم دارید و جاهای مسکونی که به آنها دلخوشید، از خدا و فرستاده او و جهاد در راه او نزد شما محبوب‌ترند، پس منتظر باشید تا خداوند فرمان خود را (دستور عذاب شما را) صادر کند و خدا گروه نافرمانان را هدایت نمی‌کند» (توبه: ۲۴). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه نوشته است:

محبت که وصفی شهنوائی است، تنها به مادیات و جسمانیات تعلق می‌گیرد و به طور

حقیقت به خدای سبحان تعلق نمی‌گیرد و اگر در پاره‌ای آیات یا روایات این کلمه در خدا به کار رفته، باید بگوییم منظور از محبت خدا اطاعت او یعنی انجام اوامرش و ترک نواهی اش می‌باشد. خلاصه استعمال کلمه محبت در خدا مجازی است، نه حقیقی به حکم این آیه سخنی باطل است و استعمال محبت در خدای تعالی در امثال آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد» (آل عمران: ۳۱)، استعمالی حقیقی است؛ برای اینکه در جمله «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» دلالت دارد بر اینکه محبت به خدا، شدت و ضعف دارد و این محبت در مؤمنین نسبت به مشرکین شدیدتر است و اگر مراد از محبت خدا اطاعت خدا بود و این استعمال مجازی بود، معنا این می‌شد که مشرکین خدا را اطاعت می‌کنند ولی مؤمنین، بیشتر اطاعت می‌کنند؛ در حالی که مشرکین یا خدا را اطاعت نمی‌کنند و یا اطاعتشان در درگاه خدا اطاعت نیست (طباطبایی، ۱۳۹۴، ص ۳۸۰-۳۸۱).

ضمن آنکه خداوند در کنار محبت خود، محبت رسول خود را نهاده که بالاترین و کامل‌ترین ارتباط وجودی را با خداوند داشته و برترین وسیله و راهنما برای ارتباط وجودی بین بنده و خداست. بنابراین تمامی تلاش‌های خالصانه انبیا و اولیا برای عملی کردن این اصل اصیل، امکان ایجاد ارتباط وجودی با خدا تا عالی‌ترین سطح آن و دمیدن روح یکتاپرستی وجودی در کالبد و روح انسان و جامعه است. حتی اصلاحات بنیادین آسیب‌های اجتماعی و سیاسی در گرو نگاه اصیل توحیدی می‌باشد؛ چراکه سعادت و شقاوت انسان در اصلاح مسائل بنیادین اوست و مهم‌ترین اصل زندگی بشر توحید و ارتباط او با خداست.

امام علی (علیه السلام) در معنای واحد فرمودند: «وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵) و «وَاحِدٌ لَا مِنْ عَدَدٍ» (شیخ صدوق، ۱۳۸۸، ص ۷۰) و «مَنْ وَحَدَهُ فَقَدْ عَدَّهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲). روایتی پرنکته از امام علی (علیه السلام) در توحید صدوق آمده که تعریف دقیق توحید، اهمیت و تأثیر عملی شدن توحید را می‌توان از آن استفاده کرد. در این روایت امام «واحد» را به «یگانگی» معنا می‌کند و همین فهم دقیق «یگانگی دانستن خدا»، نکته کلیدی در حرکت از کثرت به سوی وحدت است که تعریفی وجودی، عارفانه و عاشقانه از مفهوم توحید است (شیخ صدوق، ۱۳۸۸، ص ۸۸-۹۰)؛ بدین بیان که هر گاه لفظ «یگانگی» را برای چیزی به کار می‌بریم، بر کیفیت در اسم ویژه آن دلالت می‌کند؛ یعنی

بر «تک‌بودن آن چیز در آن کیفیت» رهنمون می‌سازد؛ پس آن‌گاه که می‌گوییم خدا «واحد» و «یگانه» است، یعنی «خدا در همه صفات کمال و فضیلت، تک است و دومی ندارد». فهم و یقین یافتن به این معنا در زیست انسان و ارتباط او با خود، خدا و عالم، ارتباط وجودی با خدا را رقم می‌زند. انسان در این ارتباط مراتب توحید وجودی اسمایی - صفاتی را طی خواهد کرد و از کثرات به سوی وحدت روی دل را بر می‌گرداند.

پس توحید یعنی همه موجودات قائم به خدا و تحت احاطه خدایی هستند که در تمامی فضایل و کمالات خویش، تک است و مثل او را نمی‌توان یافت. این نگاه حرکت از کثرت و رفتن به سوی وحدت را در موحد سبب خواهد شد. تک‌یافتن خداوند نقطه آغاز ارتباط وجودی با خدا و از کثرت به سوی وحدت رفتن، توحید وجودی و عملی بودن توحید را نشان می‌دهد که تجلی آن در روایت ذکرشده، اصلاحات بنیادین در فرد و جامعه است؛ به این معنا که توحید تنها بُعد فردی نداشته و در خلوت صوفیانه معنا ندارد، بلکه در جلوت و در متن پرآشوب و پر هیاهوی کثرات، شدن خدایی است. خدایی شدنی که تحت لوای «ولایت معصومان» و از طریق آنان که اسمای الهی هستند، شکل می‌گیرد. اما چرا این تحولات شگرف فردی و اجتماعی که حاصل توحید بوده، هدف ارسال رسل و انزال کتب است، این چنین که توصیف می‌نماییم، حاصل نشده است؟ پاسخ در تفاوت رویکرد قرآن، سنت و نهج البلاغه یا به عبارتی متون تأسیسی با رویکرد متون مؤسس، شروح، تفاسیر، کتب فلسفه و عرفان است که ما این دو رویکرد را با دوگانه وجودی - غیر وجودی طرح کرده‌ایم.

### ۳. رویکرد وجودی به توحید در متون دینی

در این بخش به تقسیمات رایج توحید با رویکرد وجودی - غیر وجودی نگریسته، توحید وجودی را تعریف می‌کنیم. سپس با تحلیل تفاوت‌های زیربنایی این دو نگرش جایگاه و اهمیت توحید وجودی را تبیین می‌نماییم.



## الف) توحید نظری و توحید عملی

در متون معارفی توحید سه مرحله دارد: توحید ذاتی، صفاتی و افعالی دارد. به این معنا که هر چیزی از جهت ذات، اسم و فعل قائم و وابسته به خداوند سبحان است (طباطبایی، [بی تا]، ص ۳۱) و به این تفصیل که فقط یک ذات واجب الوجود و یک مبدأ برای عالم وجود دارد. صفات خدا عین ذات خداست؛ در عین تکثر صفات الهی، تجزّی و تکثر در ذات الهی راه ندارد. خداوند شریک ندارد؛ عالم تنها با قدرت مشیت او می‌گردد و تنها خداوند سبحان شایستگی پرستش دارد. توحید عبادی از یک جهت به خداوند و از یک جهت به بندگان باز می‌گردد. از آن جهت که هیچ موجودی جز خداوند شایستگی پرستش ندارد، به خداوند ربط دارد و از آن جهت که بشر وظیفه دارد جز او معبودی اختیار نکند، به انسان بر می‌گردد.

طبق آنچه مشهور بین علمای دین است، سه مرحله توحید ذاتی، صفاتی و افعالی، توحید نظری و مربوط به فکر، نظر، اعتقاد و دانستن است؛ اما توحید عملی، توحید در عبادت و پرستش، موحّد بودن و عمل توحیدی را مطرح می‌کند. اقسام توحید نظری چگونه اندیشیدن در مورد خدا، توحیدی اندیشیدن و خداوند متعال را در ذات، صفات و افعال یگانه دانستن است؛ بنابراین توحید نظری از مقوله دانستن است. توحید در عمل، توحید در عبادت و توحید در پرستش توحیدی بودن عمل و موحّد بودن در کردار است (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۱۰-۱۲).

ممکن است فرد برای تمام آنچه در توحید گفتیم، برهان فلسفی آورده، ادله کلامی بچیند؛ اما در عمل ملتزم به مفهوم توحید نباشد. یا حتی ممکن است در عمل به احکام شریعت التزام داشته باشد و تنها خدا را بپرستند؛ اما هنوز وارد ارتباط وجودی با خداوند نشده باشد. او در اعتقاد فقط خدا را شایسته پرستش می‌داند و فقط او را می‌پرستد؛ اما پرستش او می‌تواند صور مختلفی داشته باشد. گاه صرفاً اعمال عبادی را انجام می‌دهد و گاه به خداوند توجه می‌کند. اینها همه توحید عبادی نظری هستند، یعنی نوع رویکرد فرد غایبانه است؛ اما اگر ارتباط با خداوند برای او یک ارتباط مهم، کلیدی و حیاتی تلقی شود و تمام وجودش درگیر این ارتباط باشد، امری وجودی و توحید وجودی شده است.

ب) تمایز توحید نظری و توحید عملی با توحید وجودی و توحید غیر وجودی

مدعای ما این است که از تقسیم‌بندی‌های رایج متون معارفی، از برهان و استدلال، الزاماً ارتباط عاشقانه و وجودی با خدا حاصل نمی‌شود. گاه همین علوم و دانش‌ها حجاب و سبب دوری از خداست و سرّ آن در نوع رویکرد به توحید است. جهت روشن‌شدن حدود مفهومی دوگانه توحید نظری- عملی با توحید وجودی- غیر وجودی به ذکر چند نکته می‌پردازیم (قائمی نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۹۱).

(۱) توحید وجودی، ارتباط توحیدی وجودی بین بنده و خداست؛ اما توحید عملی صرفاً عملی توحیدی محسوب می‌شود. پرستش خدای سبحان در عمل به معنای واردشدن با او در ارتباط وجودی پرستش نیست.

(۲) توحید عملی می‌تواند وجودی یا غیر وجودی باشد. در توحید عملی غیر وجودی تنها خدا پرستیده می‌شود؛ اما وقتی این پرستش و عبادت به ارتباطی عاشقانه، حیاتی و کلیدی تبدیل شود، امری وجودی و توحید وجودی به شمار می‌آید.

(۳) توحید عملی همیشه به معنای بودن نیست؛ اما توحید وجودی به معنای بودن است؛ چون موحد بودن صرف انجام اعمال عبادی خاص نیست، بلکه پرستش باید در بستر ارتباط وجودی با خداوند شکل بگیرد تا به حقیقت شخص «موحد» نام بگیرد.

(۴) توحید وجودی الزاماً با استدلال‌های فلسفی و کلامی و براهین و استدلال‌های غایبانه به وجود نمی‌آید؛ بلکه در شرایط وجودی خاص و تابع منطق وجودی است. در شرایطی ویژه، مانند زمانی که انسان گرفتار دشواری‌ها شده، توانایی برقراری ارتباط وجودی با خدا را پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که روی دل به سوی خدا می‌چرخد و خدا برای فرد مهم شده، در کانون توجه او قرار می‌گیرد.

(۵) پذیرش استدلال‌های فلسفی، کلامی و عقلی در اثبات خدا تلازمی با برقراری ارتباط وجودی عبادی با خدا ندارد؛ چون ارتباط وجودی منطق ویژه خود را دارد و استدلال صرف در این خصوص الزام‌آور نیست؛ چنان‌که ممکن است انسان مباحث توحید نظری را در مقام اندیشه بپذیرد، اما التزام همیشگی و مستمر به مناسک شرعی نداشته باشد. پس اعتقاد لزوماً به عمل منجر نمی‌شود. به همین ترتیب، امکان دارد توحید عملی و پرستش خدا تحقق بیابد اما هنوز ارتباط وجودی میان خلق و خالق، به وجود نیامده باشد. پس می‌توان ادعا کرد که توحید عملی می‌تواند

دو وجه یا دو مرتبه یا دو تفسیر داشته باشد. تفسیر نخست، اشاره به وجه متافیزیکی و تفسیر دوم به وجه وجودی آن اشاره دارد.

### ج) توحید وجودی

توحید وجودی نوعی توحید است که به رابطه خدا و انسان در متن زندگی و فراز و فرودهای آن، صرف نظر از استدلال‌های نظری اطلاق می‌شود؛ نوعی بودن انسان در عالم و نوعی زیستن انسان در عالم است. در این نحوه زیستن انسان روابط خاصی با حق تعالی پیدا می‌کند. توحید وجودی فقط بُعد نظری ندارد، بلکه در نحوه زیستن انسان باید آن را تعریف کرد. توحیدی که نوعی ارتباط عاشقانه با خداست و در متن زندگی در زیست انسان و در ابعاد مختلف آن معنا پیدا می‌کند. توحید وجودی نوعی رویکرد است که در آن همه چیز در خدمت روابط توحیدی عاشقانه انسان با خداست. توحید وجودی ابعاد و اضلاع متنوعی دارد؛ چون به نوع زیست انسان معنای توحیدی داده و تمامی ظرفیت‌های متعالی عاشقانه انسان را به کار می‌گیرد و پرورش می‌دهد. پیچیدگی‌های ارتباط توحیدی وجودی با خدا به گونه‌ای است که انسان خود به تنهایی نمی‌تواند این مسیر را طی کند و نیاز به راهبر، پیامبر و امام معصوم دارد. خطبه اشباح که برخی فقرات آن باقی مانده، حاوی ابعاد نظری و عملی توحید وجودی است.

مردی از امام علی علیه السلام خواست خدا را چنان برایش توصیف کند که گویی او را می‌بیند. امام از این سؤال ناراحت شدند. از سؤالی که به دنبال دیدن خدا با چشم سر و شنیدن توصیف خدا برای ایجاد حب او در دل بود؛ چراکه دیدن با چشم و محبت پیدا کردن در حوزه روابط وجودی با حضرت حق، برداشتی سخیف از توحید و خدامحوری است. امام به روی سؤال‌کننده و مخاطبان باب توحید وجودی را باز نمودند و با ایراد خطبه اشباح توحید حقیقی را تبیین فرمودند. محتوای این خطبه که بخش‌هایی از آن را سید ضی‌حذف نموده است، مجموعه‌ای از معارف و نکات عمیق را در عرصه توحید وجودی فراروی مخاطب می‌گشاید:

آغاز خطبه با عبارت کلیدی «الحمد لله»، تحمید و توحید وجودی است که پس از این عبارت، نوع ارتباط وجودی و توحید وجودی تبیین شده تا با التزام بدان در زیست خود، سؤال‌کننده به خدا

معرفت یافته، بدو محبت پیدا کند و وارد ارتباط وجودی با خدا بشود. بدین سان توجه مخاطب را به ساده‌ترین راه ایجاد محبت خدا در دل و آغاز ارتباط وجودی با او جلب می‌نماید:

(۱) اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که امام بدان توجه می‌دهد، این است که در این عالم، رحمت، لطف، محبت و مهربانی خدا بر همه چیز سبقت دارد و قبل از اینکه شما بخواهید عاشق خدا بشوید، او به شما محبت دارد و سراپای شما را مورد «جود» و «کرم» خود قرار داده و نسبت به شما «مئان» است و شما «عیال» خدا هستید؛ یعنی اول قدم آن است که به این باور برسید که در همه شئون، خدا شما را دوست دارد. اینجا نقطه خروج از کفر و ناسپاسی و ورود به وادی محبت و توحید است.

(۲) بیان صفات ذات خدا و ایجاد اعتقادی صحیح به دور از باورهای عوامانه، زیربنای معرفتی در ارتباط وجودی با خداست.

(۳) ارجاع مخاطب به توقف و بسنده کردن به آنچه در قرآن از صفات خدا بیان شده و در سنت تبیین نموده‌اند، تا طریق صحیح و صراط مستقیم توحید وجودی را نشان دهند.

(۴) توجه و توسل به نبی مکرم اسلام ﷺ، ائمه هدی علیهم‌السلام و راسخان در علم که دریچه‌های ارتباط وجودی بین خدا و بندگان هستند و ترک تعمق در آنچه از آن منع شده‌اید.

(۵) وصف توحیدی خدا و ردّ خردهای ذوقی، عوامانه، مشرکانه و کافرانه درباره صفات خدا، قدم زیربنایی در توحید و یکتاپرستی به شمار می‌آید که در فرهنگ قرآن و سنت «تسیح» خوانده می‌شود.

(۶) بیان مجموعه‌ای از معارف درباره توحید (نمونه‌هایی از آثار صنع خدا و معرفی آیات الهی)، نبوت و هستی‌شناسی توحیدی که مبانی ارتباط وجودی و توحید وجودی هستند.

(۷) توجه به مقدرات الهی، تضادها و بزنگاه‌هایی که جهت امتحان، اختبار و رویارویی مستقیم با خدا جهت توجه یافتن بشر غفلت‌زده و آغاز ارتباط عاشقانه و وجودی با خداست.

(۸) با تحلیل وجودی چهار صفت «علیم»، «قدیر»، «سمیع» و «بصیر» بودن خدا، مخاطب را متوجه و متذکر رعایت محضر سلطان عالم می‌نماید؛ یعنی شما جلوی چشم خدا و در محضر خدای علیم قدیر سمیع بصیر هستید.

(۹) آموزش دادن نگاه عمیق توحیدی به هستی و پدیده‌ها، یافتن آثار صنع و حکمت الهی و

پرورش ارتباط عاشقانه با خدا را سبب می‌شود.

این نُه نکته کلی و اساسی که در خطبه اشباح وجود دارد، اجمالی از اضلاع شکل‌گیری ارتباط وجودی با خدا و طی صراط مستقیم توحید وجودی خالص به دور از اوهام و شرک است. امام خمینی رحمته نیز راجع به «توحید» اشاراتی دارند که شاهد وجودی بودن توحید است. هرچند اصطلاح «وجودی» به کار برده نشده، نوع رویکرد ایشان به توحید کاملاً وجودی ارزیابی می‌شود. اعتقاد به عملی بودن توحید، حجاب بودن غلبه برهان، معرفت الله و حصول توحید در جوارح و جوانح، تعریف وجودی از توحید با اشاره به ابعاد توحید وجودی است:

۱۷

به عقیده نویسندگان، جمیع علوم، عملی [و وجودی] است حتی علم توحید. شاید از کلمه توحید که «تفعیل» است عملی بودن آن نیز استفاده شود؛ چه که به حسب مناسبت اشتقاق، توحید از کثرت رو به وحدت رفتن و جهات کثرت را در عین جمع، مستهلک و مضمحل نمودن است و این معنا با برهان حاصل نیاید، بلکه به ریاضات قلبیه و توجه غریزی به مالک القلوب باید قلب را از آنچه برهان افاده نموده، آگاه نمود تا حقیقت توحید حاصل شود. بلی برهان به ما می‌گوید: «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و این یکی از معانی «لا اله الا الله» است و به برکت این برهان دست تصرف موجودات را از ساحت کبریای وجود کوتاه می‌کنیم و ملکوت و ملک عوالم را به صاحبش رد می‌کنیم و حقیقت «له ما فی السموات و الارض» (نحل: ۵۲) «و بیده ملکوت کل شیء» (یس: ۸۳) و «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» را اظهار می‌کنیم؛ ولی تا این مطلب برهانی به قلب نرسیده و صورت باطنی قلب نشده، ما به حد ایمان نرسیدیم و از نور ایمان که مملکت باطن و ظاهر را نورانی کند، بهره و نصیبی نداریم و از این جهت است که با داشتن برهان بر این مطلب شامخ الهی، باز در تکثیر واقعیم و از توحید که قرة العین اهل الله است، بی‌خبریم. کوس «لا مؤثر فی الوجود الا الله» می‌زنیم و چشم طمع و دست طلب پیش هر کس و ناکس داریم. «پای استدلالیان چوبین بود \*\* پای چوبین سخت بی‌تمکین بود (شعر از مولوی)» (امام خمینی، ۱۳۸۷، ص ۷).

گاه علم توحید هم حجاب است. علم توحید است، برهان اقامه می‌کند بر وجود حق تعالی؛ لکن محجوب است از او. همین برهان دورش می‌کند؛ از آنچه باید باشد، دورش می‌کند. انبیا

قیس

اهمیت رویکرد وجودی در فهم متون دینی با تأکید بر گزاره‌های توحیدی

قدمشان این طور نبوده؛ اولیا و انبیا قدمشان قدم برهانی نبوده؛ آنها برهان می دانستند اما قضیه قضیه اثبات واجب به برهان نبوده؛ «مَتَى غَبَتَ: کی غایب بودی؟» حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می فرماید: «عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا» (ابن طاووس، ۱۴۱۷، ص ۳۴۹). آن چشمی که نمی بیند تو حاضری و مراقبی، کور باشد و کور هم هست (امام خمینی، ۱۳۸۷، ص ۲۴).

ای عزیز جمیع علوم شرعیّه مقدمه معرفت الله و حصول حقیقت توحید است در قلب که آن صبغه الله است: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (بقره: ۱۳۸) و رنگ چه کسی از رنگ خداوند بهتر است؟ غایت امر آنکه بعضی مقدمه قریبه و بعضی بعیده و بعضی بلاواسطه و بعضی بلاواسطه است.

علم فقه مقدمه عمل است. اعمال عبادی، خود، مقدمه حصول معارف و تحصیل توحید و تجرید است. اگر به اداب شرعیّه قلبیه و قالبیه و ظاهریه و باطنیه آن قیام شود و نقض نتوان نمود که از عبادات چهل پنجاه ساله ما هیچ معارف و حقایقی حاصل نیامده است؛ چه از علوم ما نیز هیچ «کیفیت و حالی حاصل نشده» (اقتباس از این بیت شیخ بهایی: علم رسمی سر به سر قیل است و قال \*\* نی از او کیفیتی حاصل نه حال) (شیخ بهایی، ص ۱۸۱) و ما را سروکاری با توحید و تجرید که قره العین اولیاء است، نبوده و نیست و آن شعبه از علم فقه که در سیاست مُدُن و تدبیر منزل و تعمیر بلاد و تنظیم عباد است نیز مقدمه آن اعمال است که آنها دخالت تام تمام در حصول توحید و معارف دارند که تفصیل آن از حیظه این مختصر خارج است.

همین نحو علم به منجیات و مهلکات در علم اخلاق، مقدمه [است] برای تهذیب نفوس که آن مقدمه است برای حصول معارف و لیاقت نفس برای جلوه توحید و این نزد اهلش پرواضح است و برای جاحدین نیز معلوم نخواهد شد؛ گرچه «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» (تمام بیت مولوی این است: گر بگویم شرح این بی حد شود \*\* مثنوی هفتاد من، کاغذ شود) (امام خمینی، ۱۳۸۷، ص ۸-۹).

د) تفاوت زیر بناهای معرفتی توحید وجودی و توحید غیر وجودی

«توحید غیر وجودی» بر مبنای انسان شناسی خاص خود، انسان را مرکب از دو بُعد جسم و روح می داند که قواعد و احکام حاکم بر زیست او باید ناظر به این دو بُعد باشد. مبانی انسان شناسی و هستی شناسی نظری حکم مقدمات را برای مبانی توحید وجودی دارند. «توحید وجودی»

بر مبنای نگاه وجودی به «انسان» نگاه و ارتباط وجودی با «هستی» بنا شده است. درحقیقت از خداشناسی وجودی آغاز شده با انسان‌شناسی و نگاه وجودی به هستی، توحید وجودی تکامل پیدا می‌کند. شدنی که از معرفت الهی آغاز شده، با معرفت صحیح از انسان و هستی با ارتباط وجودی با خدا در سطوح بالاتر به خدا بازگشت نموده، به لایه‌های عمیق‌تری از معرفت الهی و توحید وجودی می‌رسد.

با یک مذاقه علمی آشکار می‌شود که توحید وجودی، اصطلاحی خاص با اراده معنایی متفاوت از توحید شهودی است. توحید شهودی را می‌توان به عنوان یکی از شیوه‌های قرب به خدای تبارک و تعالی مطرح نمود که در آن فرد، شاهدانه با آنچه در درون و فطرت خود دارد، به معرفت و شناخت خدا می‌رسد؛ بنابراین توحید وجودی با توحید شهودی، هم در روش و هم در غایت تفاوت دارد.

### ۱) نگاه وجودی به انسان

آغاز «نگاه وجودی به انسان» با ارتباط وجودی با خدا و از دریچه صفت «یگانگی» و «صمد» است. مفهوم‌شناسی «یگانگی خدا» در آغاز فصل تبیین شد؛ اما «صمد» در لغت به معنای «توپر» است. خدای صمد، انسان را «اجوف» آفریده شده و تا درون خود را با عشق به خدای یگانه صمد پر کند. صفت «صمد» جامع معارفی عمیق است که به جهت اهمیت زیربنایی آن در ارتباط بین خالق و مخلوق و در سوره «توحید» خداوند خویش را به «صمد» به بندگانش می‌شناساند. «احدیت» یگانگی و تک‌بودن خویش را برای بنده خود، با صمدبودنش توضیح می‌دهد.

#### ۱- معنای لغوی واژه «صمد»

محمدباقر محقق در جلد نخست کتاب اسما و صفات الهی مجموعه‌ای از اقوال در معنای صمد را گردآوری نموده است (محقق، ۱۳۷۲، ص ۷۴۵-۷۴۷). آنچه گردآوری شده، مجموعه‌ای از معارف در باب توحید است؛ چراکه هر کدام از زاویه‌ای به «صمد» نگریسته‌اند و جمع‌بندی آنها نوعی معرفت وجودی را نسبت به خداوند ایجاد می‌نماید. جمع‌بندی آنچه اهل لغت، دانش و عرفان از «صمد» نگاشته‌اند، یکتایی، یگانگی و احدیت خدا را تبیین نموده، در انگیزه‌های ایجاد ارتباط وجودی با خدا تأثیرگذار بوده، معرفت بخش است. محقق می‌نویسد: «صَمَد» فعل آن به معنای «تکیه کردن»، اسم آن به معنای «رفیع»، «دائم»، «بی‌نیاز»، «پناه نیازمندان»، «بزرگواری که

مردم در کارها به او اعتماد و اطمینان نمایند»، «بزرگواری او به درجه نهایت رسیده»، «پاینده و بزرگ‌تر و باقی»، «چیزی که تو خالی نباشد» و «آهنگ و قصد نمودن». بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات از قول حلیمی می‌گوید: «مقصود [از] صَمَد، مقصود بالحوائج است».

ابن عباس می‌گوید: «صمد عبارت از سیدی است که در سیادت خود به حدّ کمال رسیده و شریفی است تکمیل‌شده در شرافت و عظیم و بزرگی است که به حدّ کمال در عظمت رسیده و حلیمی است که در حلم خود به حدّ کمال رسیده و غنی است که در غنای خود به حدّ کمال رسیده و جباری است که در جبروت و علم و حکیم بودن به حدّ کمال رسیده و همدوش او کسی نیست و نظیر و مانند ندارد». نیز از ابن عباس نقل گردیده که گفت: «صمد کسی است که دارای جوف نباشد و بعضی هم "لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد" را تفسیر صمد گفته‌اند و "صمد" عبارت از بزرگ و کیبری است که فوق و بالای او کسی نیست». فخر رازی در کتاب الاسماء الحسنی نوشته است:

صمد در لغت دو معنا دارد: یکی فعل به معنای مفعول است یعنی کسی که مورد مقصود قرار می‌گیرد و به سوی او قصد نمایند و سید و بزرگواری است که مورد حوائج مردم باشد و عرب گوید بیت مصمود و مصمد یعنی خانه‌ای که مردم برای رفع حوائج خود به آنجا رجوع نمایند. دوم صمد کسی است که جوف از برای او نباشد. سپس گوید صمد بنا بر معنی اول از صفات اضافی است و بنا بر معنی دوم از صفات سلبیه است. صمد به معنی حکیم است زیرا سیدی است که حلم و کرم در اوست.

ابن مسعود و ضحاک گویند: «سیدی است که سیادت او به مرحله بالا و بزرگ برسد». سدی گوید: «صمد همان مقصودبودن او در رغائب و مستغاث بودن به اوست در مصائب». ابن هریره گوید: «صمد کسی است که همه به او نیازمندند و او بی‌نیاز از هر کسی است و نیز صمد را به معنای غنی و بی‌نیاز هم گفته‌اند». صاحب تفسیر کشف الاسرار گوید سعید بن جبیر گوید: «صمد کاملی است در جمیع صفات و افعال». عکرمه می‌نویسد: «صمد کسی است که فوق او کسی نباشد؛ چنان‌که امام علی علیه السلام هم فرموده است». از جعفر نقل شده که گفته است:

الصمد دارای پنج حرف است. الف دلیل بر احدیت اوست، لام دلیل بر الاهیت اوست و این دو در یکدیگر ادغام شوند و در زبان ظاهر نگردند، ولی در کتابت ظاهر شوند و این



خود دلیل است که احدیت و الوهیت او پنهانی است که به حواس درک نشود و به ناس قیاس نگردد و خفای آن در لفظ دلیل است که عقول نتوانند او را درک نمود و از لحاظ علم به او احاطه نمایند و ظهور آن در کتابت و نوشتن دلیل بر این است که ظاهر می شود بر دل های عارفان و آشکار شود بر چشم های محبین و دوستان در دارالسلام و صاد دلیل بر صدق اوست که وعده او صدق است و قول او هم صدق و فعل او هم صدق و بندگانش را هم به صدق دعوت کند و بخواند و میم دلیل است بر مُلک و فرمانروای حقیقی و واقعی است و دال هم علامت دوام در ابدیت و ازلیت است».

## ۲- جمع بندی و تحلیل وجودی واژه «صمد»

۲۱



اهمیت رویکرد وجودی در فهم متون دینی با تأکید بر گزاره های توحیدی

کنار هم نهادن تمامی این معانی ما را به فصل مشترکی می رساند که مفهومی کاملاً وجودی است؛ بدین ترتیب که «صمد» دلالت بر وجود دائم بی نیازی می کند که منزّه از ماده و محدودیت های مادی بوده، به جهت کمال در صفاتش، وجود همه مخلوقات به طور تکوینی و تشریحی، فطری و ارادی، تنها به او قائم است. تنها تکیه کردن به او را می طلبد. تنها از او حوایج خود را می خواهد و تنها به او آرام می گیرند.

معرفت با این نوع خداشناسی وجودی که به ارتباط وجودی با خدا می انجامد، دقیقاً از همین نقطه آغاز می شود. در معناشناسی این واژه اهل لغت تنها به انسان اشاره نکرده اند، بلکه یک طرف خدا و در طرف دیگر مخلوقات هستند؛ اما آنچه در مورد ارتباط انسان و خداست، مفهومی متعالی تر است؛ بدین شرح که خداوند صمدی است که همه موجودات قائم به او بوده، حوایج خود را از او طلبیده، نقص خود را با کمال او تکمیل می کنند؛ اما ارتباط بین انسان و خدا در نوع خود با ارتباط مخلوقات دیگر با خدا متفاوت بوده، در سطح بالاتری است. نتیجه اینکه روابط وجودی با خدا مختص به انسان نیست؛ همه مخلوقات حالات وجودی داشته، با خدای خود روابط وجودی دارند؛ اما حالات و روابط وجودی اشرف مخلوقات در نوعی متعالی تعریف شده است؛ به گونه ای که ظرفیت و تحمل آن نوع متعالی از ارتباط وجودی را تنها او دارد.

## (۲) نگاه وجودی به هستی

بنابراین در تحلیل واژه «صمد» به «نگاهی وجودی به هستی» نیز می رسیم. اگر خداوند

«صَمَد» است، موجوداتِ دیگر «اجوف» اند؛ اما در میان این موجودات، انسان تنها «أجوفی» است که ظرف وجودی‌اش قابلیتِ پرشدن از درجاتی متعالی از عشق الهی و توحید وجودی را دارد. خداوند توپُر و منبع فیض است و انسان ظرفی خالی است که به اشتباه خود را با ترس، اضطراب، تعلق به شهرت، شهوت و امنیت‌های دروغین پُر می‌کند. متافیزیکی ارزشمند است که این فهم را به انسان القا کند که آنچه در درون ظرف قلبِ خویش ریخته، با آنچه در خدا می‌تواند بیابد، قابل مقایسه نیست و جهت قطب‌نمایِ دل را به سوی منبع فیض و صمد علی الاطلاق برگرداند. در سایر مخلوقات نیز حالات وجودی، واکنش‌های وجودی و روابط وجودی با خاستگاه غریزه وجود داشته، از سطح جامدات تا نباتات و حیوانات مراتبی دارد: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا: آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هر که در آنهاست، او را تسبیح می‌کنند و هیچ چیزی نیست مگر آنکه با ستایش از کمالات او را تسبیح می‌کند، و لکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید و حقا که او بردبار و آمرزنده است» (اسراء: ۴۴). «من فی السموات و الارض» و «ما فی السموات و الارض» در نگاه قرآن کنش تسبیحی داشته، روابط وجودی خاصی با حق تعالی دارند و او را تسبیح و تحمید می‌کنند که به نصّ قرآن ما قدرت درک آن را نداریم و مفهوم آن را درک نمی‌کنیم؛ اما در ارتباط وجودی خود با حق تعالی از سطوحی از آن بهره می‌گیریم. سیدحیدر آملی می‌نویسد:

قرآن کریم همه موجودات را مسبح خداوند می‌داند و در بین اهل نظر بحث است که آیا تسبیح موجودات تسبیح حالی است یا تسبیح قالی؟ یعنی آیا زبان حال موجودات، تسبیح خدا می‌کند یا اینکه سایر موجودات تسبیح قالی و گفتاری مانند انسان دارند؟ از ظاهر آیه ۴۴ سوره شریفه اسراء که فرمود «وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». استفاده می‌شود که تسبیح موجودات، قالی است نه حالی فقط؛ زیرا تسبیح حالی موجودات قابل فهم است؛ آنچه از دسترس فهم عموم خارج است، تسبیح قالی و گفتاری موجودات است (آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۴).

کنش‌های وجودی مخلوقات از سطح نبات تا انسان تشکیکی است. این حالات وجودی و روابط وجودی برای ما قابل درک نیست و عدم درک ما دلیل بر نبود آن نیست.

ه) نسبت توحید وجودی و معرفت دینی

انسان در روابطش با خود و پیرامون خویش دو گونه عمل می‌کند: یا در فضای غایبانه یا در فضای وجودی قرار می‌گیرد. مفاهیم دینی نیز خودشان را در روابط انسانی نشان می‌دهند. در تفکیک فضای متافیزیکی و وجودی در آیات و روایات، غلبه با فضای وجودی است که با قراین قابل کشف و تفکیک است. متافیزیک اسلام حداقلی و عرفی بوده و شامل استدلال‌های فلسفی، گسترده و تخصصی نیست؛ چیزی است که عرف می‌فهمد و با آن ارتباط برقرار می‌کند. پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۱۳۶). در شرح سخن مولای متقیان که «اعرفوا الله بالله» این حدیث از رسول مکرم اسلام ﷺ را نوشته شده است: و مراد، نهی است از وسواس در تحصیل معرفتِ الله، به تتبع اقوال فلاسفه و تابعان ایشان که در آنها ابطالِ دور و تسلسل و مانند آنها است؛ زیرا که غیر سرگردانی حاصلی ندارد و باعث شک در معلوم می‌شود؛ چنان‌که منقول است که «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ» (درایتی، ۱۴۲۹، ص ۸۸). استفاده از هر چیز عرفی، معمول و دم‌دستی برای روابط وجودی با خداوند داشتن، برداشتی وجودی از این روایت است که در منطق قرآن نیز مؤید دارد. این قاعده کلی در قرآن به وضوح دیده می‌شود. قرآن نحوه اندیشیدن صالحان را بیان می‌کند. کتاب منطقِ ایمان است و منطقِ تفکر و زیست را ذکر کرده، عقل‌ورزی را که منتهی به فهم و غلیان محبت می‌شود، آموزش می‌دهد؛ آیاتی که انسان را ترغیب به تفکر در پیرامون خود، از کوه تا شتر می‌نماید. تفکر در اشیای دم‌دستی مثل کوه، شتر، چرخ‌نخ‌ریسی و... زمینه فهم عمیق و ایجاد ارتباط وجودی و عشق‌ورزی با خداست. محط اصلی آیات و مراد اساسی روایات پایه‌ریزی و گسترش روابط وجودی عاشقانه با خداست. ظواهر آیات با قواعد دانشی فهم می‌گردد؛ اما برای کشف بطون و اسرار آن، اگر تمام فلاسفه جمع گردند، راه به جایی نخواهند برد؛ چراکه خداوند خود فرموده است: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: لمس نکند آن را جز پاکیزه‌شدگان» (واقعۀ: ۷۹). فقط با طهارت و پاکی می‌توان به عمق آن رسید. هر چقدر عصمت، تقوا و عشق به حق تعالی بالاتر باشد، ژرفای درک بیشتر می‌شود و ادامه مسیر تنها با ارتباط وجودی و عاشقانه میسر است و بالاتر از آن عالمی است که پای استدلال چوبین است و بالِ عقل می‌سوزد.

از منطقِ حاکم بر اسلام و روایات معصومان علیهم‌السلام فهمیده می‌شود که دین‌داری قائم به روابط وجودی است؛ چنان‌که معصوم علیه‌السلام فرمود: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ: آیا دین، جز دوست‌داشتن است» (برقی، ۱۳۷۱، ص ۲۶۳). اساس دین را رابطه وجودی و محبت‌آمیز با حق تعالی تشکیل می‌دهد.

«اسلام» از اسلام وجه است. مسلمان کسی است که کانون توجه خویش را به خداوند تسلیم کرده، کاملاً نگاهش به سوی خداست تا فقط بدان سو برود. به همین نسبت مراتب بهشت را با خوانشِ وجودی آیات قرآن می‌توان بالا رفت. به هر اندازه که آیات الهی در جان فرد نشست، ارزش او نزد حق بالا می‌رود و به خداوند نزدیک‌تر می‌شود. دانستی‌هایی که فهم را بالا برده، عشق را زیاد نموده و رابطه عاشقانه وجودی با خدا را افزایش می‌دهند، همان علم و نوری است که پیامبر اسلام ﷺ از خداوند، زیادشدنش را طلب نمودند. پس کمال حقیقی انسان به افزایش معرفت نظری، عقل‌ورزی فیلسوفانه و عمل خالی از روابط وجودی با خدا نیست، بلکه به معرفتی است که رابطه وجودی و عاشقانه با خداوند را تشدید می‌کند.

## نتیجه‌گیری

درویکرد نظری، غیر وجودی، غایبانه، استدلالی صرف و استنتاجی غالبی و نیز رویکرد وجودی، زنده و سیوررت (شُدن) توحیدی در خوانش قرآن و نهج البلاغه می‌تواند وجود داشته باشد. در متون تأسیسی و نصوص دست‌اول منقول از پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام غلبه با نگاه وجودی بوده و کاربست مفاهیم نظری، فلسفه، برهان و استدلال، ابزاری در خدمت هدف غایی و متعالی موحدشدن وجودی و همه‌جانبه انسان هستند. در بیشتر تفاسیر و شروح هژمونی نگاه متافیزیکی، مخاطبان متون دینی را از دستیابی و بهره‌مندی از فضاها و وجودی معارف دین محروم کرده‌اند. بازنگری وجودی در فهم قرآن و روایات در صدد ستیز با فلسفه، کلام و دانش‌های عقلی نیست، بلکه نگاه‌های وجودی با روش‌های مفهوم‌سازی، توجه به سیاق و کل‌نگری در تحلیل کلیدواژه‌های متون دینی به تحلیل‌ها، تفاسیر و شروح با رویکرد وجودی منجر می‌شوند و دسترسی همگان را به فهمی عمیق‌تر، دقیق‌تر، عریق‌تر و همه‌جانبه‌تر از دین میسر می‌کنند.

شناخت و معرفت وجودی با مواجهه وجودی با خدا در محیط واقعی و عینی زندگی و فراز و نشیب‌های حیات آغاز شده، قلب انسان را متمایل و متوجه به خدا می‌سازد. معرفت وجودی در تقید به چهارچوب شریعت و اصول اخلاقی با ابزار برهان، استدلال و تفکر، ذهن، قلب، جوارح، جوانح و نفس انسان را در خدایی شدن مدد کرده، به سطوح بالاتری از معرفت وجودی ارتقا

می‌دهند. علاوه بر این تداوم مواجهه‌های وجودی با خدا، انسان را متذکر یکتایی و بی‌نظیربودن خدا می‌نماید و به مراتب بالاتر توحید وجودی رهنمون می‌شود. بسیاری از آیات قرآن، متون توحیدی نهج‌البلاغه و بیشتر ادعیه معصومان علیهم‌السلام نمونه‌هایی مبین و روشن از تعلیم ارتباط وجودی خدا و بندگانش و مصادیق بارزی از مفهوم متعالی توحید وجودی به شمار می‌آیند.

## منابع و ماخذ

- \* قرآن کریم.
- \*\* نهج البلاغه.
- \*\*\* صحیفه سجادیه.
۱. ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر؛ الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة؛ بيروت: مؤسسة الإعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
  ۲. ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس زکریا؛ ترتیب مقایس اللغة؛ ترتیب و تنقیح علی العسکری و حیدر المسجدی؛ ج ۱، قم: مرکز دراسات الحوزة والجامعة، ۱۳۸۷.
  ۳. امام خمینی، سیدروح الله؛ توحید؛ ج ۱-۲، تدوین فروغ السادات رحیم پور؛ ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷.
  ۴. آملی، سیدحیدر؛ جلوة دلدار: ترجمه جامع الاسرار و منبع الانوار؛ ج ۱، ترجمه سیدیوسف ابراهیمیان آملی؛ ج ۱، نشر رسانش، ۱۳۸۱.
  ۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن؛ ج ۱، تحقیق و تصحیح جلال الدین محدث؛ قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
  ۶. خویی، ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ قم: المطبعة العلمیة، [بی تا].
  ۷. شیخ بهایی، محمد بن حسین؛ کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهاء الدین محمد العاملی مشهور به شیخ بهایی؛ به کوشش غلامحسین جواهری؛ تهران: انتشارات محمودی، [بی تا].
  ۸. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ التوحید؛ ترجمه علی اکبر میرزایی؛ ج ۲، ناشر: علویون، ۱۳۸۸.
  ۹. طباطبایی، سیدمحمد حسین؛ رسائل توحیدی؛ ترجمه و تحقیق علی شیروانی، به کوشش هادی خسروشاهی؛ ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، [بی تا].
  ۱۰. \_\_\_\_\_؛ سبک زندگی مؤمنانه (مجموعه آثار «از نگاه المیزان» علامه سید محمد حسین طباطبایی)؛ گردآورنده مدرسه دانشجویی قرآن و عترت دانشگاه تهران؛ ج ۱، تهران:

انتشارات قرآن و اهل بیت (ع)؛ ۱۳۹۴.

۱۱. الفراهیدی، الخلیل بن احمد؛ ترتیب کتاب العین؛ ج ۱ و ۳، تحقیق مهدی مخزومی، ابراهیم السامرائی، تصحیح اسعد الطیب؛ ج ۷، قم: انتشارات اسوة (التابعة لمعظمة الاوقاف و الامور الخيرية)، ۱۴۳۵ق.
۱۲. قائمی نیا، علیرضا؛ استعاره‌های مفهومی و فضاها‌ی قرآن؛ ج ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۱۳. قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس قرآن؛ ج ۷، چ ۱۵، طهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۶.
۱۴. قزوینی، ملاخلیل؛ صافی در شرح کافی؛ ج ۲، تحقیق و تصحیح محمدحسین درایتی، سیدهاشم رسولی محلاتی؛ قم: دار الحديث، ۱۴۲۹ق.
۱۵. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار لدرر اخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
۱۶. محقق، محمدباقر، اسماء و صفات الهی فقط در قرآن؛ ج ۱، چ ۱، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۷. مطهری، مرتضی؛ خدا در زندگی بشر؛ تهران: صدرا، ۱۳۹۳.

